

تشدید کشمکش در راس قدرت سیاسی به همراه بسیج نیروی اجتماعی در کف خیابان

گفتگوی "نگام" با دکتر 'مهرداد درویش پور' درباره اپوزیسیون و دو انتخابات هفتم اسفند

بنیادگرایان هر روز در جامعه کمرنگ تر و بلا موضوع می شوند. حضور بنیادگرایان تنها به قدرت اسلحه سپاه و مهندسی انتخابات متکی است. اگر قلب گسترده ای در کار نباشد، پیروزی یا دستکم پیشروی اعتدال گرایان در انتخابات مجلس قطعی است.

در خبرگان هم اگر لیست هاشمی وارد مجلس خبرگان شود و مثلث جیم (جنتی، یزدی و مصباح) و یاقی تندروها حذف شوند، ضربه سنگینی بر ولایت فقیه خواهد بود.

با این همه فکر نمی کنم جوانان چندان از این انتخابات همچون گذشته استقبال کنند. بسیار دشوار است که نسل جوان را تنها با تولید هراس از بدتر شدن

اوضاع بتوان به پای انتخابات کشاند. با این همه برآستی این مردم گویی در دقیقه نود تصمیم گرفتن به سنت سیاسی شان بدل شده است!

امروز هفتم اسفند ماه روز رأی گیری از مردم و پایان مباحثات چند ماهه موافقان و مخالفان شرکت در دو انتخابات مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری است. مجلسی که قرار است راه اجرای کامل برجام را به معنی عادی سازی روابط با غرب و رونق اقتصادی در کشور، برای دولت هموار کند و خبرگانی که با توجه به کهولت سن آیت الله خامنه ای به احتمال قوی قرار است جانشین یا جانشینان او را برگزینند.

از این رو این دوره هر دو مجلس هم برای نظام جمهوری اسلامی و هم برای مخالفانش بسیار مهم است. به همین دلیل رهبری، احمد جنتی و نهادهای نظامی موثر، تمام کاندیداهایی که اندک زاویه ای با شخص ولایت فقیه داشتند را رد صلاحیت کردند و آقای خامنه ای تصریحاً گفته که 'من گفته ام هرکس نظام را هم قبول ندارد بیاید رأی بدهد اما نه اینکه نامزدی که او هم نظام را قبول ندارد به مجلس بفرستند.

پس از این قلع و قمع گسترده که نوادگان آیت الله خمینی را هم بی

نصیب نگذاشت و در پی مشاجرات داخلی شورای نگهبان مشخص شد حتی تمام فقهای این شورا هم در آن تصمیم گیر نبوده اند، بسیاری تصور کردند خیال حکومت از بابت نتیجه انتخابات راحت شده است. مخالفان جمهوری اسلامی گفتند که باید انتخابات هفتم اسفند را تحریم کرد، چون رسماً به انتصابات تبدیل شده است. تا جایی که حسن روحانی هم در یک سخنرانی گفت 'اگر قرار است یک گروه باشد و گروه دیگر نباشد که رقابتی وجود ندارد و دیگر نیازی به انتخابات نیست. همان گروه هفتم اسفند خودشان تشریف ببرند مجلس'

در این میان حامیان دولت روحانی بازی جدیدی را شروع کردند که هم خواب نهادهای انتصابی حکومت را آشفته کرد و هم اکثریت مردم را بر سر دو راهی قرار داد و این حرکت 'گام دوم' نامگذاری شد. حرف حامیان دولت این است که در حال حاضر هیچ نشانه ای از وجود جایگزین بهتر برای شرایط فعلی دیده نمی شود. یعنی یک طرف جمهوری اسلامی است و سوی دیگر پوزیسیونی که هیچ انسجام و برنامه روشن و مدون و قدرتی برای جایگزینی ندارد..

در جمهوری اسلامی هم اصلاح طلبان سرکوب شده اند. می ماند نیروهای میانه رو مثل دولت و در مقابل شان هم نیروهای انقلابی تندرو. حاصل قدرت گرفتن تندروها دست کم فلج اقتصادی جامعه و حتی جنگ و تجزیه کشور است. دولت به تازگی از برجام دوم گفته. یعنی تیم آقای روحانی دریافته که برای جلوگیری از فروپاشی کشور و دفع خطر جنگ و تحریم مجدد ناگزیر است که هم اقتصاد کشور را رونق ببخشد و هم در زمینه سیاست داخلی دست کم آزادی های نسبی مردم را تضمین کند و برای این منظور به مجلسی نیازمند است که علی رغم تفکرات اکثریت نمایندگانش میانه رو باشد، به آرامش در داخل و تنش زدایی در خارج پایبند باشد و هر روز چوب لای چرخ دولت نگذارد.

بنابراین لیست کاندیداهایی که اصلاح طلبان میانه رو و اعتدال گرایان برای دو انتخابات هفتم اسفند معرفی کرده اند یک شاخص روشن دارد به نام 'موافقان توافق برجام' از طرفی گفته می شود که اگر در تهران این لیست به طور کامل رأی بیاورد یعنی شرکت کنندگان به سی نفر کاندیدای مجلس و شانزده نفر کاندیدای خبرگان که اشخاصی نظیر محمد خاتمی، اکبر هاشمی رفسنجانی و حسن روحانی آن را معرفی کرده اند رأی بدهند، افراد نزدیک به رهبر جمهوری اسلامی از ورود به دو مجلس باز می مانند. مثلاً در خبرگان مثلث موسوم به جیم (جنتی، یزدی و مصباح) از صحنه رقابت حذف می شوند.

دو قطبی که برخی از آن به رفراندوم سیاست های آیت الله خامنه ای یاد می کنند. برای همین هم او و حامیانش به این مسئله واکنش تندی نشان دادند و این دو قطبی ها را سیاست انگلیس خواندند. واکنشی که جوابیه هایی از سوی هاشمی، روحانی، خاتمی و دیگران دریافت کرد و از جمله علی مطهری نماینده حامی دولت گفت 'این حرف ها شارلاتان بازی است.

' در چنین شرایطی مردم هم خواهان رأی دادن به لیست دولت به امید بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی خود هستند و هم از خود سوال می کنند تفاوت ریشهری و دری نجف آبادی که متهم به دست داشتن در جنایاتی از جمله قتلهای زنجیره ای سال ۷۷ هستند با جنتی و یزدی و مصباح در چیست؟ در مقابل بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی دست کم به همین دلیل از مردم می خواهد انتخابات را تحریم کنند. گذشته از این که صرف رأی ندادن با تحریم تفاوت های زیادی دارد، صداوسیما جمهوری اسلامی هم به طور غیر مستقیم مردم را به رأی ندادن دعوت می کند. تحلیلگران می گویند اگر مردم رأی ندهند، امکان ورود نامزدهای تندرو منتخب نهادهای انتصابی حکومت به دو مجلس به مراتب بیشتر می شود. به سراغ 'مهرداد درویش پور' جامعه شناس ایرانی مقیم سوئد رفته ایم. این چهره سرشناس اپوزیسیون که مخالفت خود با تمامیت نظام جمهوری اسلامی را پنهان نمی کند به ما می گوید که چه باید کرد؟ چه می توان کرد؟ و چرا؟

به نظر شما می توان اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به دو بخش منتقد و مخالف تقسیم بندی کرد؟ و آیا این تقسیم بندی راهگشا خواهد بود؟

در اپوزیسیون ایران سه دسته نیروهای اصلاح طلب و تحول خواه و نیروهای سرنگونی طلب (قهری) وجود دارند. من مخالف جمهوری اسلامی هستم، ولی خواستار تغییر قهری این نظام نیستم و روش تغییر مسالمت آمیز از طریق خواست برپایی انتخابات آزاد را دنبال می کنم. راه حل هایی همچون انقلاب و حمله نظامی یا مبارزه مسلحانه را مناسب نمی دانم. فکر می کنم گذار به دموکراسی از طریق مبارزات مدنی مسالمت آمیز مطلوب تر و امکانپذیر است.

سیر تحولات نشان می دهد در طول سی و هشت سال گذشته مخالفان مسالمت جو دستاورد بیشتری داشته اند و موفق تر از سرنگونی طلبان عمل کرده اند. فکر می کنید چرا این طور بوده؟

کسانی که حامی سرنگونی هستند چند راه پیش رو دارند. یکی حمله نظامی آمریکا به ایران که تجربه سوریه، عراق و دیگر کشورهای

مشابه نشان داد که این روش حتی اگر به مشکلات کشور اضافه نکند، مشکلی را رفع نخواهد کرد. البته بعد از حمله به عراق این تب در سطح جامعه ایران هم افزایش پیدا کرد. اما با تحولات سالهای اخیر افغانستان و عراق و سوریه و لیبی، چنین خواستی به کلی از ذهن مردم ایران رخت بر بسته است. بعلاوه بعد از توافق برجام دیگر گزینه نظامی روی میز دولت آمریکا به صورت بالفعل قرار ندارد. بنابراین گروههایی در اپوزیسیون که به حمله نظامی دلبسته بودند یکسره به محاق رفتند و تنها از خود بدنامی به جای گذاشتند.

از دست رفتن این موضوعیت فقط به اراده دولت آمریکا بوده یا اهداف این گروهها درست نبوده و یا بد عمل کرده اند؟

این گروهها تنها به حمله نظامی آمریکا امیدوار بوده و هستند. بنابراین هر زمان که آمریکا تصمیم بگیرد این گزینه را از دستور کار خارج کند، خواسته این گروهها فاقد موضوعیت می شود. کسانی که از حمله نظامی دفاع می کنند، واقعیت جامعه ایران را در نیافته اند. حتی برخی در فکر ایجاد نوعی چلیسم برای جامعه ایران بودند. کنفرانس هایی هم در این رابطه تشکیل شد. اما جامعه ایران و اپوزیسیون استقبال نکرد و شکست خورد. این پروژه موقعی شکست خورد که هنوز احتمال حمله نظامی از دستور کار دولت آمریکا خارج نشده بود.

گروه دیگری در اپوزیسیون به امکان انقلاب در ایران امید بسته اند. یک قیام قهری از سوی مردم که جمهوری اسلامی را سرنگون کند. بخشی از چپ های رادیکال و همین طور بخشی از سلطنت طلبان به این ایده امیدوار بودند. این گروهها هم شکست خوردند. برای اینکه مردم ایران یکبار انقلاب کرده اند و هنوز بعد از سه و نیم دهه در حال پرداخت هزینه سنگین آن هستند. ابدأ این مردم حاضر به تکرار آن تجربه تلخ نیستند. صرفنظر از نابرابری قدرت مردم در رویارویی با قدرت سرکوب گسترده حکومت، پر هزینه بودن انقلاب برای مردمی که یکبار از طریق هیجان و آرمان به میدان آمدند و سرنوشتشان از گذشته بدتر شد، نوعی نگرانی ضد آرمانی ایجاد کرده است. مردم هرگز دوباره در این حد و اندازه ریسک نخواهند کرد که به هر قیمتی حکومت را سرنگون کنند. ضمن اینکه نا برابری قدرت مردم در رویارویی با حکومت در ایران عرصه را بر مبارزه مسالمت آمیز هم تنگ کرده است، چه برسد به برخورد قهر آمیز که هزینه سنگین تری در پی دارد و گروههای کمتری را نیز در بر می گیرد. با مبارزات قهری هم امکان جذب اجتماعی گسترده مردم پایین است و هم امکان سرکوب آن

برای حکومت به مراتب بالاتر است. بنابراین کمتر مورد توجه قرار می گیرد و برای مردم جذابیتی ندارد. در بسیاری از کشورهایی که مردم به مبارزات قهری روی آورده اند، عملاً به یک جنگ داخلی طولانی مدت و بی حاصل دچار شده اند. لبنان یک نمونه آن است. در سوریه هر چند نیروهای خارجی حضور دارند، اما یک جنگ داخلی هم در جریان است. حتی در صورت موفقیت کامل، هیچگاه مبارزات قهری به دموکراسی ختم نشده است، بلکه به حذف دیگری منجر می شود. گروهی که قهر قدرتمندی برای سرنگونی دارد، بعد از پیروزی هم به قهر خود ادامه می دهد. فرایند دموکراسی عموماً محصول مبارزات قهری نیست.

از این جهت این بسیار مهم است که جامعه ایران به رغم تمام ناهنجاری ها، دشواری ها و نا برابری قدرت از انقلاب ۵۷ چند درس مهم آموخته است: یک- به منظور رسیدن به دموکراسی از راه حل قهری استفاده نکند. دو- برای گذار از استبداد دینی به قیام یا جنگ داخلی روی نیاورد. سه- نگرانی ضد آرمانی نوعی اعتدال گرایی و عقلانیت و گاه نوعی محافظه کاری هم در پی داشته است.

زمانی برای مردم جز آرمانی که حاضر بودند برای آن جان فدا کنند، هیچ گزینه دیگری مطرح نبود. اما وقتی جامعه بعد از انقلاب اسلامی با این تجربه تلخ روبرو شد، نگرانی های ضد آرمانی نوعی عقلانیت در جامعه ایجاد کرد. امروز مردم روشهای کم هزینه تر را پیشه کرده اند و اساساً خواستار تحول گام به گام و مسالمت آمیز در جامعه هستند و سعی می کنند به جای جایگزینی و تعویض یک قدرت به قدرت دیگر، از طریق مبارزات مدنی با رویکردی مطالبه محور خواستار تغییر و بهبود اوضاع شوند. هر چه پیش می رویم گروه بزرگ تری از جامعه ایران این روش را منطقی و سودمند می داند. حتی اگر هم این مسیر به نتیجه دلخواه منجر نشود، دست کم مردم حس می کنند برای آن هزینه سنگینی نپرداخته و دست به ریسک پر مخاطره نزده اند که ممکن است نتیجه ای بدتر از شرایط امروز برای آنها و کل کشور در پی داشته باشد.

در مجموع نسبت اپوزیسیون خارج از کشور با دو انتخابات پیش روی ایران در هفتم اسفند چه می تواند باشد؟

در مورد دو انتخابات هفتم اسفند همزمان با سه رویکرد از سوی اپوزیسیون خارج از کشور روبرو هستیم. البته این سه جریان در داخل کشور پشتوانه اجتماعی دارد، اما در داخل همه افکار و عقاید از تریبون علنی و آزادی برخوردار نیستند که بتوانند صریحاً نظر خود را بگویند. یک گروه هر نوع مشارکت در هر نوع انتخابات در جمهوری

اسلامی را محکوم می‌داند و خواستار تحریم آن است. یعنی نفس اینکه حکومت جمهوری اسلامی ضد دمکراتیک است، باعث می‌شود رویکرد آنها تحریم باشد. این نوع مواجهه هر روز بیش از گذشته رنگ می‌بازد. به این دلیل که ماهیت گرایانه است و از تحلیل مشخص اوضاع به دست نمی‌آید. در ضد دمکراتیک بودن جمهوری اسلامی و آزاد نبودن انتخابات در ایران شکی نیست. اما برای مردمی که به دنبال تغییر ولو جزئی در زندگی روزمره خود هستند، این دلایل کافی نیست تا بر اساس آن انتخابات را تحریم کنند. به همین دلیل گروه‌هایی در خارج از کشور که به دنبال تحریم انتخابات هستند هر روز فراخوان شان منزوی تر می‌شود و صدای شان پژواکی ندارد. گروه دیگری هم در نقطه مقابل اینها قرار دارند و بدون توجه به شرایط و سنجش اوضاع، به هر نوع انتخاباتی در جمهوری اسلامی لبیک می‌گویند. همیشه یک بد و بدتر پیش روی تان قرار می‌دهند و استدلال می‌کنند که به هر روی بد از بدتر بهتر است و باید جانب بد را بگیرد تا بدتر نیاید. اینها هم به تحلیل مشخص از شرایط موجود هیچ نیازی نمی‌بینند. گروه سومی داریم که می‌توان آنها را تحول خواه نامید. اینها معتقدند نفس برگزاری انتخابات باعث دگرگونی نسبی فضای سیاسی جامعه می‌شود. بر اساس این تفکر باید از درجه مطالبه محوری در کارزار انتخابات (و نه الزاماً در خود انتخابات) شرکت کرد. بخشی از این مطالبات هم تأکید و پافشاری بر لزوم برگزاری انتخابات آزاد، لغو فیلتر شورای نگهبان، تغییر قانون اساسی و از این قبیل خواست‌ها است. شرکت این گروه در انتخابات مشروط به این است که فضای انتخاباتی بتواند کشمکش جدی در رأس قدرت نظام سیاسی کشور را تشدید کند و هم در کف جامعه نوعی بسیج اجتماعی به وجود آورد. طبعاً تحول خواهان از چنین کارزاری استقبال و در آن شرکت می‌کنند. این گروه پیشاپیش و بدون شرط آری یا نه نمی‌گویند. بلکه بسته به شرایط عمل می‌کند. در این نگاه طرح مطالبات در جریان انتخابات از نفس رأی‌گیری مهم تر است.

نفس اینکه انتخابات فضای جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد درست است. اما در روز انتخابات دو راه بیشتر وجود ندارد، رأی دادن و رأی ندادن.

البته عدم شرکت هم امکان‌پذیر است. عدم شرکت با تحریم یکی نیست. مثلاً وقتی به یک گروه اپوزیسیون میدان داده نمی‌شود، حق فعالیت و مشارکت ندارد و فقط حق دارد رأی بدهد، می‌تواند از شرکت در انتخابات سر باز زند، بدون آن که دیگران را به تحریم دعوت کند. رأی ندادن الزاماً تحریم نیست.

تجربه انتخابات در جمهوری اسلامی نشان داده تحریم بی اثر است یا دست کم تأثیر عملی ندارد، از سویی مشارکت در انتخابات جمهوری اسلامی هم به معنی دست شستن از خواسته های واقعی و تن دادن به بازی حداقلی است.

برای همین گروهی سعی می کنند خودشان را در این چهارچوب ها محدود نکنند. تاکید می کنم تحریم انتخابات فقط رأی ندادن نیست. تحریم به معنی فراخواندن جامعه به عدم شرکت در انتخابات است. منتها اپوزیسیون فعلی چنین توان و امکاناتی ندارد و زمینه اجتماعی مناسب که به خواست تحریم پاسخ داده شود هم موجود نیست. بنابراین اگر تحریم کنند فقط حساب خود را از رأی دهندگان مجزا کرده اند. بین تحریم و عدم شرکت تفاوت چشمگیری وجود دارد. تحریم در عین حال به معنای ناباوری و بی تفاوتی نسبت به کشمکش جناح ها و تاثیر آن بر آینده جامعه است.

در انتخابات مجلس نهم محمد خاتمی طوری رفتار کرد که جامعه به عدم شرکت ترغیب شد، حوزه های رأی گیری به شدت خلوت شد و درصد مشارکت عمومی کاهش پیدا کرد، اما خود او بی سر و صدا در یک حوزه فرعی (دماوند) یک رأی به صندوق انداخت تا حربه عدم شرکت -علیه خود- را بی اثر کند. نظرتان در مورد این نوع رفتار چیست؟

به گمان من در سالهای گذشته دگردیسی در رفتار آقای خاتمی زیاد به چشم می خورد و حرکاتش خیلی محافظه کارانه تر شده است. آقای خاتمی رفته رفته به سمت جمعی رفته که اصلاح طلبی رادیکال را زیان آور می دانند و به این ترتیب به اعتدال گرایان نزدیک شده است. در جریان جنبش سبز شاهد بودیم که بخشی از اصلاح طلبان به نافرمانی مدنی روی آوردند. جنبش سبز حاصل یک اتحاد همگانی بود که بخش های رادیکال اصلاح طلب هم در آن حضور داشت. تجربه جنبش سبز هم اما نگاه محافظه کارانه را در ذهن آقای خاتمی تقویت کرده. نزدیکی جناب خاتمی به آقای روحانی یا به عبارت دقیقتر نزدیکی اصلاح طلبان میانه رو به اعتدال گرایان محصول این دگردیسی است. آقای خاتمی و حامیانش این روش را معقول می دانند چون گرایش های رادیکال اصلاح طلبی حذف شدند و احزابی نظیر حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی ممنوع فعالیت شدند. البته بخشی از جامعه این روش را به معنی دست شستن از خواست های دمکراتیک در میان گروه بندی های اصلاح طلب می خواند. یعنی به نام سازش با وضعیت موجود، نوعی عقب نشینی از خواست ها صورت گرفته است. نگاه شخصی من اما مبتنی بر تحول طلبی است که فراتر از گروه های اصلاح طلب است. هم از این رو طبیعتاً از رویکرد آقای خاتمی

خرسند نیستم، اما در عین حال درک می‌کنم موقعیت کسانی که در اپوزیسیون حکومت قرار دارند با کسانی که در حکومت نقش کلیدی داشته و در داخل کشور فعالیت می‌کنند، با هم متفاوت است. بنا بر سرشت این دو نمی‌توانند رویکرد مشابه یکدیگر داشته باشند.

با توجه به فضای داخل کشور، رفتار آقای خاتمی و اصلاح طلبان واکنشی است به کنش حکومت. اما در خارج از کشور که این محدودیتها وجود ندارد، چرا اپوزیسیون همچنان واکنشی رفتار می‌کند؟

من در میزگرد پرگار در تلویزیون بی بی سی فارسی هم این بحث استراتژی های موازی را طرح کردم. رویکردهای جامعه سیاسی ایران لزوماً نباید همیشه دو قطبی و مخالف یا موافق یکدیگر باشند. می‌توان روش های موازی نیز در پیش گرفت که گاه در نقاطی مکمل یکدیگر شوند. به عنوان یک جامعه شناس فکر می‌کنم هر کوچکترین تحولی در جامعه ایران که موفق شود حتی یک گام بنیادگرایان را به عقب براند، مثبت است. بنابراین علی‌رغم تمام مخالفت‌ها و انتقاداتی که می‌توان به جریان‌های آقایان خاتمی و روحانی وارد کرد، در کشمکش بین جناح‌ها حتی اگر جریان معتدل هم در مقابل جریان بنیادگرایی تقویت شود، به سود جامعه است. از طرفی رویکرد اپوزیسیون نباید به شعارها، خواست‌ها و تصمیمات اصلاح طلبان میانه رو و اعتدال‌گرایان تقلیل پیدا کند. این کار نقض غرض است. ما در خارج از کشور هستیم و از درون حکومت سخن نمی‌گوییم. بنابراین مسالمت‌جو اما تحول خواه، حامی انتخابات آزاد و تغییر قانون اساسی و برپایی دموکراسی در جامعه هستیم. طبیعتاً باید توقعات و خواست‌های بزرگ‌تری را در جامعه مطرح کنیم. فلسفه وجودی ما به طرح این مطالبات گره خورده است. اگر به اسم واقع‌بینی، اینها را فراموش کنیم تقلیل پیدا خواهیم کرد به هواداران خاتمی و هاشمی. رفتاری که نه صحیح است و با پرنسپل‌های دموکراتیک و سکولار خوانایی دارد و نه تأثیر مثبتی بر جامعه می‌گذارد. حضور یک اپوزیسیون شفاف که صدای مخالف و خواستار خواست‌های دموکراتیک و سکولار در جامعه باشد، امری لازم و ضروری است. هم می‌تواند کارکرد اعمال فشار بر روی نیروهای اصلاح طلب داخل کشور را داشته باشد و هم در حد توان خود بر روند تحولات تأثیرگذار باشد. این نکته را هم فراموش نکنیم که حتی در شرایط قوای نابرابر امروز، نیروهای تحول خواه دست بالا را ندارند. در کشمکش‌های سیاسی امروز کشور، نیروهای اصلاح طلب میانه رو و اعتدال‌گرا هستند که می‌توانند بنیادگرایان را به عقب برانند. امروز مسئولیت نیروهای تحول خواه دوگانه است. از یک سو باید مطالبه

محور باشند و با خواست هایی نظیر رفع حصر، آزادی زندانیان سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد و غیره در کارزار انتخابات شرکت کنند. در کنار این مطالبه محوری باید به کشمکش های سیاسی بی توجه نباشند. همسویی های بین نیروهای تحول خواه و نیروهای اصلاح طلب نه قابل انکار است و نه انکار آن سودی دارد. اتفاقاً این همسویی ها گاه می تواند در عقب راندن بنیادگرایان اسلامی مثمر ثمر باشد.

سعید حجاریان به عنوان نظریه پرداز اصلاحات می گوید این پروسه در ایران هفتصد سال به طول می انجامد تا به نتیجه برسد. نوعی نا امیدی در این اظهار نظر به چشم می خورد. از سویی در سال ۸۸ هم دیدیم که اعتراضات در فاصله کمی از راهپیمایی سکوت به شعارهای رادیکال رسید. چون نسل جوان به اندازه چند قرن نه وقت دارد و نه صبر. فکر می کنید راه حل چیست؟

هیچ پیامبر و پیشگویی جرأت نکرده که مثل آقای حجاریان هفتصد سال آینده را پیش بینی کند. شجاعت غریبی لازم است که بتوانیم در تحلیل سیاست این قدر بی دقت باشیم و حکم صادر کنیم. دیروز دوستی از من می پرسید که فکر می کنی تا شصت سال دیگر اوضاع جهان چگونه خواهد شد؟ تنها پاسخ این بود که نمی دانیم. در جهانی زندگی می کنیم که سرعت تحولات چشمگیر شده. این گونه ادعاها البته تنها ناشی از بی دقتی نیست، بلکه یک محافظه کاری مطلق و تقلیل خواست های تحول طلبانه جامعه است.

در ایام دو انتخابات ۹۴ به وضوح می بینیم که جامعه از مطالبات سال ۸۸ نا امید شده و خواست هایش تا حد زیادی تقلیل پیدا کرده است. ارزیابی شما از این شرایط چیست؟

بله همین طور است. فضای امروز جامعه با دوران جنبش سبز قابل مقایسه نیست. تجربه سال ۸۸ نشان داد که جامعه ایران حتی ظرفیت اصلاح طلبی رادیکال را هم ندارد. گویی جامعه ما ظرفیت تحول از آن جنس که در شوروی سابق و اروپای شرقی شکل گرفت را ندارد. یعنی نابرابری قوا در کشور زمینه تغییرات جدی توسط نیروهای تحول خواه را به میزان زیادی از بین برده است. به همین دلیل حتی راه سوم یعنی تغییرات جدی و مسیر دمکراتیک که من از مدافعان آن هستم هم از زمینه نیرومندی در حال حاضر برخوردار نیست. به نظر می آید در حال پیمودن مسیر چینی تحول هستیم. در اروپای شرقی و شوروی سابق تحولات از طریق جناح های مخالف درون حاکمیت سر برآورد که به همراه یک اعتراض همگانی به گورباچفیسیم انجامید. اما در چین بعد از مرگ

مائو، در پی نبرد قدرت عملاً روش تنگ سیائو پینگ سیطره پیدا کرد. یعنی به توسعه سرمایه داری، صنعتی شدن کشور، گسترش تنش زدایی با غرب و تعامل با جهان روی آورد. توتالیتاریسم اندیشه مائوئیسم را به عنوان یک ایدئولوژی تلویحاً - و نه رسماً - کنار گذاشتند. در عین حال گروه افراطی چهار نفره مائوئیستی را عملاً از قدرت حذف کردند. بنابراین دیکتاتوری حزب کمونیست چین سر جای خود باقی ماند. اما به جز نظام دیکتاتوری، چیزی از ارزشهای کمونیستی در کشور باقی نماند و چین به کشور سرمایه داری تبدیل شد. گرچه ایران، چین نیست و پویایی جامعه ایران و نوع تخصص جناح های قدرت در آن با چین متفاوت است و امروزه در عصر جهانی شدن شرایط نیز کاملاً با چین کمونیستی آن دوران متفاوت است، اما پروژه آقای روحانی در اساس پروژه تنگ سیائو پینگ است. یعنی پروژه ای که در آن تأمین امنیت و عادی سازی، مهمترین مسئله است. جامعه ایران هم با توجه به تجربیات عراق، لیبی و سوریه به این نتیجه رسیده است که امنیت از همه چیز مهم تر است. این مسئله باعث شده خواستهای دمکراتیک کم رنگ تر شود. امنیت و تعامل با غرب به مهمترین شعار جامعه تبدیل شده است تا شاید در پرتو آن توسعه اقتصادی صورت بگیرد. به نظر من نیروهای اعتدال گرا حامی دمکراسی سیاسی نیستند. این مسیر که در آن حتی نیروهای رادیکال اصلاح طلب هم به حاشیه رانده شده اند و نیروهای اعتدال گرا دست بالا را یافتند، مسیر توسعه چینی است و کشمکش دو انتخابات جمعه هم بر سر این مسئله است. در عمل بسیاری از نیروهای تحول خواه و اصلاح طلب تصور می کنند که باید با مشارکت در این کارزار انتخاباتی اجازه ندارد که سرنوشت جامعه به دست بنیادگرایان رقم بخورد. ضمن اینکه در این روزها شانس طرح خواست ها و ارزش های دمکراتیک هم وجود دارد. این رویکرد مطالبه محور مثبت است، اما خیلی خوشبین نیستم. امروز جامعه ایران نسبت به خواست هایی که در جریان جنبش سبز مطرح کرد، خیلی عقب نشینی کرده است. به عنوان مثال من توافق برجام را مثبت دانستم، اما همچنان معتقدم باید بر سر رعایت حقوق بشر در ایران هم پافشاری کرد. در دو انتخابات جمعه هم هر گامی که به جلو برداریم برای جامعه مثبت خواهد بود، اما نه به قیمت فراموشی مطالبات اساسی و حمایت از ری شهری ها.

فکر می کنید اعتدال گرایان موفق خواهند شد دو مجلس را به دست بگیرند؟ و تأثیرات چنین پیروزی را چه می دانید؟

واقعیت این است که شرایط امروز جامعه ایران زمینه عروج اعتدال

گرایان را بیش از هر زمان دیگری میسر می کند. از یک سو اعتدال گرایان به مردم پیام می دهند که اگر اصلاح طلبان رادیکال با حرکت‌های "تند" خود جامعه را قطبی کردند و این باعث سرکوب و منزوی شدن آنها شد، پروژه اعتدال گرایی از این حسن برخوردار است که با پرهیز از ریسک و تندروی، جامعه را با مخاطره روبرو نمی سازند. بویژه آن که امتیاز به نتیجه رسیدن توافق برجام را نیز در سبد خود دارند. این دستاورد برای مانور اعتدال گرایان، کوچک نیست و موقعیت آنها را تقویت می کند. بنابراین اعتدال گرایان هم در برابر اصلاح طلبان رادیکال و هم در برابر بنیادگرایان، برگ برنده دارند.

بنیادگرایان هر روز در جامعه کمرنگ تر و بلا موضوع می شوند. حضور بنیادگرایان تنها به قدرت اسلحه سپاه و مهندسی انتخابات متکی است. اگر قلب گسترده ای در کار نباشد، پیروزی یا دستکم پیشروی اعتدال گرایان در انتخابات مجلس قطعی است. در خبرگان هم اگر لیست هاشمی وارد مجلس خبرگان شود و مثلث جیم (جنتی، یزدی و مصباح) و یاقی تندروها حذف شوند، ضربه سنگینی بر ولایت فقیه خواهد بود. با این همه فکر نمی کنم جوانان چندان از این انتخابات همچون گذشته استقبال کنند. بسیار دشوار است که نسل جوان را تنها با تولید هراس از بدتر شدن اوضاع بتوان به پای انتخابات کشاند. با این همه برآستی این مردم گویی در دقیقه نود تصمیم گرفتن به سنت سیاسی شان بدل شده است!